چهارشنبه ۲۲ شهریور ۱۴۰۲
شماره ۳۹۵۹
WWW.FDN.IR
FARHIKHTEGANDAILY

عاطفه صادقی، پژوهشگر حوزه زنان و خانواده درگفت‌وگو با «فرهیختگان»: (بخش نخست)

زن ایرانی در جهان سنت قدرتمندانه در کانون معنا بود

سهیلا عباس‌پور
عضو گروه اندیشه

عاطفه صادقی، پژوهشگر حوزه زنان و خانواده درگفت‌وگو با «فرهیختگان» ضمن خوانش الگوهای شکل‌گرفته از زنان ایرانی در سده‌های اخیر و دگرگونی‌های معنایی صورت‌گرفته در دنیای زیست زنان ایران، به رویکردهای فرهنگی، پژوهشکده‌ها و رشته مطالعات زنان، توسعه و سیاستگذاری در حوزه زنان و نتایج آن در جامعه ایران پرداخته و معتقد است الگوی زن سنتی ایرانی که هیچ‌گاه به‌درستی تفریز نشد، همچنان قابلیت فراخوانی برای قرار گرفتن در کانون معنا را دارد.

در پرداختن به زن ایرانی و برای فهم این زن از کجا و چه موضوعی باید شروع کرد که بتوان مسائل زنان ایران را در آن صورت‌بندی کنیم؟

برای درک جایگاه و پایگاه فهم مسأله زن و نقطه آشوب آن نخست نیاز است از «ایده جنس و جنسیت» شروع کنیم؛ چه در وجه تاریخی و چه در وجه فلسفی‌اش. درحقیقت یک وجه پرسش ما تاریخی و وجه دیگرش نظری است، جالب اینکه بین این دو وجه تعارضات و چالش‌های بسیاری وجود دارد. برای فهم این چالش در ابتدا به شکل‌گیری پرسش از جنسیت در وجه نظری‌اش می‌پردازیم؛ مسأله جنسیت برای انسان ایرانی به معنای یک دوگانه مشروع زن و مردی در وجه فلسفی از کجا شکل گرفت و چگونه رقم خورد؟ متأسفانه اهل تفکر و فلسفه ما در دوره معاصر این پرسش کلیدی را به طرز غریبی بی‌پاسخ گذاشته‌اند. نه فقط فیلسوفان حتی جامعه شناسان ما برای پاسخ به آن تلاشی نداشته‌اند و انگار در وضعیت پیشامسأله نسبت به جنسیت قرار داریم، البته پرداختن به این پرسش که چرا متفکران ما به مسأله جنسیت نپرداخته‌اند خود واجد پرسش دیگری است، حتی در دوره کنونی، متفکری مانند دکتر داوری که قرار گرفتن انسان ایرانی در وضعیت مدرن برایش مسأله است نیز درباره جنسیت بی‌نظر و بی‌گزاره نظری است؛ گاه انسان ایرانی در وضعیت مدرن یا هرگز پرسشی از نظم و مناسبات جنسیتی برایش شکل نگرفته یا به‌قدری این مسأله را مستور دیده که ترجیح داده پنهان باشد و از آن حرفی نزند. این تغافل و بی‌نظری اصحاب اندیشه، ما را با این ابهام مواجه می‌سازد که یا انسان ایرانی وارد جنس فضایی از جهان مدرن که جنسیت برایش محل پرسش و تأمل باشد، قرار نگرفته یا در چنین فضایی واقع‌شده، ولی به دلیل عوامل بیرونی، نظم جنسیتی هنوز برایش در وجه مسالگی ظهور نکرده، مثلا توانسته با پدیده‌ای به نام «حجاب» وروش را به جهان مدرن به‌نحوی مدیریت کند که چالش‌های جنسیتی جهان مدرن برایش عارض نشود که در این زمینه در ادامه خواهم گفت. اکنون نیاز است به معنای جنسیت توجه کنیم. آن تقسیم‌بندی رایج مبتنی بر جنس و جنسیت در اینجا به کار ما نمی‌آید. جنسیت در اینجا به مجموع انگاره‌ها، هنجارها و معانی شکل‌دهنده به یک نظم جنسیتی اشاره دارد، درواقع ما وقتی از خواستنی یا نخواستنی سخن می‌گوییم از انگاره‌ها رفتاری و معنایتحت از جایگاه زن و مرد تا چگونگی شکل‌گیری خانواده و تأمین نیاز جنسی تا چگونگی قرارگیری افراد در ارتباطات عاطفی میان دو جنس، تا هنجارهای ارتباطی، آداب و رسوم و از همه مهم‌تر ابتنای ایده جنسیت به یک ایده کلی اخلاقی مانند عدالت یا برابری یا نظم و... را درپر می‌گیرد. این جنسیت در جهان پیشامدرن برای انسان ایرانی صورتی تعریف شده و مبتنی بر نظم و سلسله‌مراتب داشت و به ماهیت کالبدی بدن می‌گشت. در جهان مدرن این صورت کالبدی در وجه نمایرگونه و حق‌طلبانه خود ظهور کرد و در جهان پسامدرن کنونی، جنسیت فراتر از آن صورت کالبدی برایرطلب به آن وجه روانی، برساخت اجتماعی و فهم هویتی فرد از خودش بازگشت، یعنی دیگر مسأله بودن یا نبودن نیست یا مسأله این نیست که من چه هستم، بلکه مسأله این است که انتخاب می‌کنم چه باشم و چگونه باشم.؟!

امر جنسیت چه نسبتی با تاریخ و فلسفه دارد، یعنی از منظر اندیشه چگونه این وجه منجر به طرح جنسیت شده است؟

این دو وجه که کاملا درهم تنیده‌اند و آدمی برای زیست خود معطل‌اند، فیلسوف نمی‌ماند ولی همه تلاش ما باید این باشد که بتوانیم صورت‌بندی درستی از میراث فکری و تاریخی خویش ارائه دهیم تا بتوانیم برای اکنون، نوشه بهتری برداریم. اگر در غرب با طرح دوگانه ذهن و بدن توسط دکارت است که ما تولد جنسیت را شاهدیم، در جهان انسان ایرانی ایده جنسیت و پرسش از نظم جنسیتی در ساحت مواجهه با «دیگری» رقم می‌خورد، یعنی در جهان مدرن تفکیک ذهن و بدن موجبات توجه به بدن و توجه به جنسیت، حق مداری قدمحور و دوگانه‌های بعدی مانند فرهنگ و طبیعت و زن و مرد و خانه و اجتماع را رقم می‌زند و ایده‌های فمینیستی در ساحت‌های مختلف تولید می‌شوند. درحالی‌که در اندیشه ایرانی «کالبد انسانی» همیشه به‌عنوان امری ثانوی، غیرپایدار و فانی تلقی می‌شده، لذا محمل تامل جدی نبوده است؛ «نه همین لباس زیباست نشان آدمیت». در مواجهه انسان ایرانی با جهان غرب است که زیبایی همین لباس که استعاره‌ای از دنیا و توسعه نیز هست محل پرسش و رقابت می‌شود. انسان ایرانی می‌دانست که «فرشته رو ندارد به مکان آدمیت» و با این حال به‌دلیل احساس عقب‌ماندگی، چگونگی آدمیت او و انسان غربی برایش مسأله شد و جالب اینکه بازهم «رصورت استعاری با آن مواجه شد، یعنی گمان کرد اگر لباس این آدمیت تغییر کند به توسعه می‌رسد.

با توجه به اینکه شما میان فهم جنسیت و فهم مسأله زن ایرانی پیوند برقرار می‌کنید، به نظرتان آغاز بحث جنسیت در تاریخ ایرانی از کجا بوده است؟ مثلا در غرب کمون اولیه و بحث زندگی جمعی و به شکار رفتن مردان، درحالی‌که زنان هم به دلیل فیزیولوژی زنانه و هم به دلیل فرزندآوری و مراقبت از آنها قادر به شکارفرن نبودند.

اینها تقریبی است که در جهان غرب پس از مطالعات داروینی‌شدن از آغاز جنسیت ارائه می‌کنند، در جهان نیی‌محور و دین‌محور شرق و خصوصا جهان ایرانی که به‌دلیل سیطره زبان فارسی ما اصلا ضمایر جنسیتی نداریم، اوضاع کاملا متفاوت است. از جهان اساطیری ما در شاهنامه تا جهان فلسفه ما، فهمی که از جنسیت ارائه می‌شود، اساسا چه در حیث شکل‌گیری و منشأپیدایش و چه در حیث تکوینی‌اش، کاملا با غرب متفاوت است. در جهان شرق گویی شما آن انسان بدوی را از ابتدا نداشته‌اید. بدویت برای تمدنی است که نبی و عنصر هدایت بیرونی و متعالی را کنار می‌گذارد و می‌خواهد صرفا با اتکای به عقل خود از ابتدا قصه‌اش را بنویسد. روایت ما ولی از هدایت عنصر متعالی شکل می‌گیرد، لذا ابدا شبیه آن نیز انسان حیوان ناطق است و مختلف بودن جنسیت مربوط به حیوانیت و جنس اوست، درحالی‌که ناطق بودن، فصل انسان و مشترک میان زن و مرد است و همین ناطق بودن است که در رویکرد فلسفی اهمیت دارد. اگر بخواهیم خوش‌بینانه نگاه کنیم لازم است نخست آن میراث مکتوب و منفی فلاسفه نسبت به زنان را حاشیه‌ای بزنیم. تلقی من این است که در فلسفه خواجه‌نصیر، ملاصدرا، ابن‌سینا و ملاهادی سبزواری به‌رغم تأکید بر «تدبیر منزل» در ساحت حکمت عملی، نظرات منفی درخصوص زنان به معنای جنسیت توجه کنیم. اگر این تلقی می‌افتد که زنان از نقش‌های درنظر گرفته‌شده در نظم متبلورشده در ایده تدبیر منزل فراروی داشته باشند. اینجاست که فلاسفه، زنان را در شمار حیوانات و محصور در جنس حیوانی خود می‌بینند؛ چراکه طبق دیدگاه آنها زنان و مردان ملتزم به حکمت عملی و تدبیر منزل یعنی ملتزم به فصل خویش یعنی ناطق‌بودند و طبعا نمی‌توانند در این ساحت به‌عنوان حیوانات دسته‌بندی شوند، مگر اینکه بپذیریم صدر و ذیل فلاسفه ما در تعریف انسان ناهمخوان و فاقد ارزش لازم برای تأمل است یا بپذیریم که تلقی فلاسفه از انسان صرفا بر مردان دلالت دارد که باز هم چنین مدعایی در تعریف انسان وجود ندارد.

بعد از انقلاب اسلامی تعمدی وجود دارد در عدم خوانش از فلسفه فارابی و مثلا تأکید بر فلسفه ملاصدرا؛ فارابی در «مدینه فاضله»، ابن‌سینا در رساله‌ای با عنوان «السیاسه‌المنزلیه» و خواجه‌نصیر در «اخلاق ناصری»، هرسه اگرچه بر اهمیت نقش‌هایی چون مادری و همسری زن تأکید دارند ولی در نگاه به شخصیت زن به‌عنوان بازیگر نقش اجتماعی اختلاف قابل‌توجهی می‌بینیم. جالب است فارابی ضمن تأکید بر مشارکت زن و مرد در تأسیس مدینه فاضله، فارغ از جنسیت معتقد است انسان‌ها در کسب معقولات اولیه، توانایی و امتیازی برابر دارند؛ لذا بر نقش اجتماعی زن نیز تأکید دارد. درحالی‌که تأکه خواجه‌نصیر به زن برای حضور در جامعه مترتب بر ایجاد مفسده و مخل مستوری و مهجوری اوست. پرسش این است که چرا در تاریخ ما هرچه جلوتر رفتیم از نگاه فضیلت‌محور فارابی‌که فرآیند کسب سعادت را در دوستر اجتماع و استعداد انسان معنا می‌کند، دورتر شدیم و شاهد نوعی مسیر نزولی هستیم، به‌طوری‌که از اندیشه تساوی جوبانه فارابی در ارایهای نقش خانوادگی- اجتماعی به این‌سینا و ملاصدرا می‌رسیم. برخلاف اندیشه فضیلت‌محور و برابری جوبانه فارابی در ایفای نقش‌های اجتماعی و خانوادگی به تقلیل‌گرایی خواجه‌نصیر و محدودیت نقش‌های خانوادگی و توصیه به حاکمان برای محدودیت اجتماعی زنان می‌رسیم. این سیر حرکت از رویکرد فضیلت‌محور فارابی در ایده جنسیت به رویکرد کارکردگرایانه در نگاه فلاسفه اسلامی به زنان، که زن را تابعی از مرد تعریف کند از دلایل بی‌نظری اندیشمندان کنونی در تأمل و تفکر نسبت به نظم جنسیتی در شرایط کنونی و ترسیم و صورت‌بندی وضعیت زنان است و نباید از آن غافل بود که در مطالعات و آثار زنانی اگرچه هنوز اید تفکیک جنسیتی و پرسش از نوعی نقش زنان شکل نگرفته ولی به‌دلیل پاورهای عرفی وجه غالب بر نگاه متفکران نوعی تفکر تذکیری و مغلوبیت تأنیثی است؛ به‌گونه‌ای که چه در ساحت نظری و چه در ساحت عملی، مرد به‌عنوان فاعل و سوژه موردتوجه بوده است. همین سوژه‌مندی مرد و جایگزین شدن او به‌عنوان انسان در تراث فلسفی ما، پیامدهای معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی بسیاری را به‌دنبال داشته است؛ نخستین پیامد آن، فهم نابرابری به‌مثابه شکلی از حیات طبیعی و نه انسانی است، یعنی عدالت دقیقا به معنای پذیرش نابرابری‌ها برای تثبیت یک نظم اجتماعی است. ابن‌سینا صراحتا بردگان ترک و رنگی را «بالطبع» برده می‌داند یا درمورد نسبت زن و مرد بحث مالکیت مرد بر زن را مطرح می‌کند.

طرح چنین نگاهی با دیدگاه‌های فیلسوفان فمینیست مشابهت دارد. فیلسوفانی مانند کرافت نیز عقل را جنسیت‌زده نمی‌دانستند و قائع‌اززن و مرد تعریف می‌کردند و بیان آنها این بود که زنان به دلایل اجتماعی و فرهنگی از این عنصر دور مانده‌اند نه به دلیل جنس خودشان. جرابا وجود چنین رویکردی در ساحت نظری و تاریخی معتقدید بعد از دوره قاجار، جنسیت برای ما پرسش شد؟

بله، موج اول فمینیست‌ها نگاه‌شان تا حدودی سطحی بود و گمان می‌کردند با تغییر شرایط، اتفاقی حاصل می‌شود. از دهه ۷۰ به بعد، خردورزی‌های زنانه در فلسفه به این نتیجه رسید که نیازمند بازخوانی تاریخ فلسفه بر محور مفهوم جنسیتند و این نکته را طرح کردند که عقب‌ماندگی زنان در فلسفه صرفا معلول شرایط اجتماعی و سیاسی نیست، بلکه باید مفاهیم عمیق فلسفی را کنکاش و جنسیت‌مند بودن مفاهیمی چون عقل، عینیت و عدالت تبیین کنند. در همین فضاست که کتاب چهار جلدی مری آلن وایت در ارتباط با تاریخ زنان فیلسوف در دوره‌های مختلف تاریخی از یونان تا معاصر نوشته می‌شود و از همه مهم‌تر مفاهیمی مانند عشق و مراقبت در اندازه مفهومی بنیادین مانند عقل و عدالت وزن فلسفی می‌گیرند.

جنسیت برای انسان غربی در درون بافت فکری و تاریخی جهان مدرن مسأله می‌شود ولی برای ما در مواجهه با دیگری غربی، ما که نمی‌توانیم دیدگاه اندیشمندان و فیلسوفان خویش را به‌مثابه معز متفکر جامعه و میراث تاریخی خود انکار کنیم. درکنار این نگاه، ما میراث عظیم قرآنی را داریم که زن و مرد را از نفس واحده می‌داند و به‌نظر می‌رسد شکاف میان جهان اشرافی نخبگان فکری جامعه با حوزه عمومی از همین تفاسیر نشأت می‌گیرد.

زنان ما در همان نظم جنسیتی همیشه برای خویش امکان‌هایی برای فراروی ایجاد کرده‌اند و همان نظم به‌دلیل ابتنای به وحی و قرآن ناگزیر بوده، این امکان را برایشان فراهم کند. این‌گونه نیست که زن ایرانی به‌واسطه تفکر فیلسوفان جامعه عقب‌نشینی کند. پس در همان نظم جنسیتی باتوانی تا مقام اجتهاد، یعنی بالاترین مقام علمی خویش پیش‌روی کرده‌اند و مورد تأیید علمای عصر خویش قرار گرفته‌اند، به‌عنوان مثال آن‌الله اصفهانی‌ها، عبارت «فخر زنان زمان» را برای مرحومه بانو امین به کار می‌برد.

بنابراین در مجموع می‌توان گفت همان‌گونه که در شرایط کنونی اندیشمندان ما نسبت به موضوع جنسیت به طرز غریبی بی‌نظرند. در جهان سنت نیز به دلیل نقطه کانونی آن که ابتدا و برانتهی به وحدت، خیر عمومی و اجتماع‌گرایی سلسله‌مراتبی دارد، باز موضوع جنسیت اصولا شکل نگرفته و آنجایی هم که مطرح می‌شود، نظرات فلاسفه نه‌تنها برای زنان طرفی نبسته بلکه به عکس با مسلمات قرآنی در تعارض است. یعنی در شرایطی که نظر به جنسیت به‌عنوان یکی از قیود جهان جدید شکل نگرفته و ما به تعبیر قرآنی با انسان‌هایی واحد مواجهیم، باز هم اندیشمند ما در ساحت عملی وقتی از تدبیر منزل می‌گوید نسبت زن و مرد را در وجهی مستبدانه و سلسله‌مراتبی به نحوی می‌چیند که زن، در این تدبیر، تابعی از مرد و تحت انقیاد اوست و البته که با چنین رویکردی طبیعی است که مشروطه شکست بخورد. چون حکمت عملی شما توانایی ایجاد برابری در نظام تدبیر منزل را ندارد و طبعا چنین حکمتی در سیاست مدرن نیز نمی‌تواند استبداد اجتماعی و سیاسی را مناقد کند. آن هم در جامعه‌ای که به لحاظ تاریخی، زنان در قالب نقش‌های مختلف همپای مردان فعالیت دارند. و جالب اینکه در جامعه‌ای که ۹۰ درصد مردم روستانشینند و چندان تفکیکی در نقش‌های جنسیتی حاکم نیست. چون مشاغل بیش از آنکه صورت مرداته و بیرون از خانه داشته باشند، صورتی خانوادگی دارند. مثلا، در یک خانواده فرضا کشاورز، زن مانند مرد در کشاورزی و امورات کشت و برداشت محصول همکاری دارد علاوه‌بر اینکه نقش‌های جنسیتی ویژه نیز برایش تعریف شده مانند تهیه غذا، پرورش فرزند و غیره. در خانواده «دامدار هم به همین شکل. زنان در نگهداری و مراقبت از حیوانات و حفظ کیان خانواده مانند مرد مسئولیت دارند.

در ادبیات و مخصوصا شعر کلاسیک ما، زن و تصویرش حضور پررنگی دارد. این واقعیت چطور با دیدگاه مطروحه شما یعنی عدم شکل‌گیری ایده جنسیت در زمان گذشته قابل جمع است؟

در ادبیات خصوصا در غزل می‌بینیم که زن با تمام ویژگی‌هایش موضوعیت دارد و حتی خدا و عالی‌ترین مضامین توحیدی و عرفانی با خصلت‌های لطیف و دلربای زنانه و در مناسبات با زن معشوق است که توصیف می‌شود و در ادبیات کانون محبت و عشق ورزی است. ادبیات کلاسیک ما در جهان استعاره‌ها و معانی وحدت‌گرایانه زندگی می‌کند. در جهانی که ایده زیبایی، مطلوبیت و امر خواستنی کاملا بر زن به‌ماهو زن منطبق است و لذا تمامی استعاره‌ها با زن قابل توصیف است. یعنی زنی که یا مانند شمشاد، کوتاه قد است یا مانند سرو بلند قامت یا چون و دلبر است یا پیر و مانند دنیا بی‌وفا، می‌تواند حامل معانی متفاوتی شود و اصلا این زن تعریف شده در جهان سنت آنقدر قدرتمند است که معانی بر او، جسمش، منش و رفتارش حمل می‌شود. در این جهان به‌رغم یک زندگی سخت و تحمل نقش‌های زنانه و کاری مانند مشارکت در کشاورزی یا مشاغل خانگی مانند قالیبافی زن، آن احساس خسران و انزوای زن غربی را ندارد که علیه نظم جنسیتی و نظام سیاسی شورش کند. شرع هم تا توانسته در خدمت این زن بوده. مثلا برای زن حق مالکیت در نظر گرفته، در سنت نبوی به او حق رای داده، «دختران تکریم شده‌اند» و...

بنابراین در مجموع می‌توان گفت همان‌گونه که در شرایط کنونی اندیشمندان ما نسبت به موضوع جنسیت به طرز غریبی بی‌نظرند. در جهان سنت نیز به دلیل نقطه کانونی آن که ابتدا و برانتهی به وحدت، خیر عمومی و اجتماع‌گرایی سلسله‌مراتبی دارد، باز موضوع جنسیت اصولا شکل نگرفته و آنجایی هم که مطرح می‌شود، نظرات فلاسفه نه‌تنها برای زنان طرفی نبسته بلکه به عکس با مسلمات قرآنی در تعارض است. یعنی در شرایطی که نظر به جنسیت به‌عنوان یکی از قیود جهان جدید شکل نگرفته و ما به تعبیر قرآنی با انسان‌هایی واحد مواجهیم، باز هم اندیشمند ما در ساحت عملی وقتی از تدبیر منزل می‌گوید نسبت زن و مرد را در وجهی مستبدانه و سلسله‌مراتبی به نحوی می‌چیند که زن، در این تدبیر، تابعی از مرد و تحت انقیاد اوست و البته که با چنین رویکردی طبیعی است که مشروطه شکست بخورد. چون حکمت عملی شما توانایی ایجاد برابری در نظام تدبیر منزل را ندارد و طبعا چنین حکمتی در سیاست مدرن نیز نمی‌تواند استبداد اجتماعی و سیاسی را مناقد کند. آن هم در جامعه‌ای که به لحاظ تاریخی، زنان در قالب نقش‌های مختلف همپای مردان فعالیت دارند. و جالب اینکه در جامعه‌ای که ۹۰ درصد مردم روستانشینند و چندان تفکیکی در نقش‌های جنسیتی حاکم نیست. چون مشاغل بیش از آنکه صورت مرداته و بیرون از خانه داشته باشند، صورتی خانوادگی دارند. مثلا، در یک خانواده فرضا کشاورز، زن مانند مرد در کشاورزی و امورات کشت و برداشت محصول همکاری دارد علاوه‌بر اینکه نقش‌های جنسیتی ویژه نیز برایش تعریف شده مانند تهیه غذا، پرورش فرزند و غیره. در خانواده «دامدار هم به همین شکل. زنان در نگهداری و مراقبت از حیوانات و حفظ کیان خانواده مانند مرد مسئولیت دارند.

در ادبیات و مخصوصا شعر کلاسیک ما، زن و تصویرش حضور پررنگی دارد. این واقعیت چطور با دیدگاه مطروحه شما یعنی عدم شکل‌گیری ایده جنسیت در زمان گذشته قابل جمع است؟

در ادبیات خصوصا در غزل می‌بینیم که زن با تمام ویژگی‌هایش موضوعیت دارد و حتی خدا و عالی‌ترین مضامین توحیدی و عرفانی با خصلت‌های لطیف و دلربای زنانه و در مناسبات با زن معشوق است که توصیف می‌شود و در ادبیات کانون محبت و عشق ورزی است. ادبیات کلاسیک ما در جهان استعاره‌ها و معانی وحدت‌گرایانه زندگی می‌کند. در جهانی که ایده زیبایی، مطلوبیت و امر خواستنی کاملا بر زن به‌ماهو زن منطبق است و لذا تمامی استعاره‌ها با زن قابل توصیف است. یعنی زنی که یا مانند شمشاد، کوتاه قد است یا مانند سرو بلند قامت یا چون و دلبر است یا پیر و مانند دنیا بی‌وفا، می‌تواند حامل معانی متفاوتی شود و اصلا این زن تعریف شده در جهان سنت آنقدر قدرتمند است که معانی بر او، جسمش، منش و رفتارش حمل می‌شود. در این جهان به‌رغم یک زندگی سخت و تحمل نقش‌های زنانه و کاری مانند مشارکت در کشاورزی یا مشاغل خانگی مانند قالیبافی زن، آن احساس خسران و انزوای زن غربی را ندارد که علیه نظم جنسیتی و نظام سیاسی شورش کند. شرع هم تا توانسته در خدمت این زن بوده. مثلا برای زن حق مالکیت در نظر گرفته، در سنت نبوی به او حق رای داده، «دختران تکریم شده‌اند» و...

زن تعریف شده درجهان سنت آنقدر قدرتمند است که معانی بر او، جسمش، منش و رفتارش حمل می‌شود. در این جهان به‌رغم یک زندگی سخت و تحمل نقش‌های زنانه و کاری مانند مشارکت درکشاورزی یا مشاغل خانگی مانند قالیبافی زن، آن احساس خسران و انزوای زن غربی را ندارد که علیه نظم جنسیتی و نظام سیاسی شورش کند. شرع هم تا توانسته در خدمت این زن بوده. مثلا برای زن حق مالکیت در نظرگرفته، درسنت نبوی به او حق رای داده، دختران تکریم شده‌اند و...

این موارد را ساده نبینید، گمان می‌کنید اگر فقه و شرع محمدی نبود و تفکرات برخی فلاسفه اسلامی قرار بود حاکم باشد به همین زن حق مالکیت یا حق ارث می‌دادند؟ جالب اینکه در این جهان به‌رغم وجود نقش‌ها و نقشینه‌ها هنوز ایده جنسیت در معنای مدرنش شکل نگرفته است. وقتی از نقش صحبت می‌کنم منظورم به تعبیر امروزی نقش‌های جنسیتی مانند مادری، همسری، مادربزرگی و الگوهایی ازکشنگری متعالی زن چون حضرت زهرا سلام‌الله علیها و حضرت زینب سلام‌الله علیها است. حتی اگر در عالم واقع امکانی برای دستیابی به آن نداریم، همین که در جهان معنایی شما الگوها و مرجعیت‌های این چنینی حاضرند به تداوم امکان زیست کمک می‌کند

وقتی از نقشینه‌ها سخن می‌گوییم مقصودمان تشبیهات و نمودهایی است که در شعر، استعاره و فرهنگ فولکلور در افواه عمومی ناظر به جغرافیا و در افواه مختلف باتزلویه می‌شود. درحقیقت «بود و نمود» زن ایرانی، در مقطع تاریخی پیش از ورود مدرنیته هنوز مساله نیست؛ چراکه میان جراحی و چگونگی بودنش تعارضی نیست. زیرا میان «نهان و رنایش» تعارضی نیست. لذا در ذهن، ضمیر و تخیل انسان ایرانی در تمامی تشبیهات و استعاره‌ها، در والاترین جایگاه‌های شعری و استعاره‌ای، نمودهای زن ایرانی به زیباترین شکل مدام باتزلویه می‌شود. غصه از جایی در قصه زن ایرانی شکل می‌گیرد که پای زن غربی به جهانش باز می‌شود. از آن تاریخ دیگر همسانی زبان و نهان انسان ایرانی و چرایی و چگونگی بود و نمود زن ایرانی، آشفته می‌شود. از جایی که ما با انگاره‌های جهان مدرن روبه‌رو می‌شویم و از شاه تا نخبگان تا تجار و اشراف ما به فرنگ می‌روند یعنی حدود از اواسط قاجار. در این مقطع است که چشم مرد ایرانی، زنی را می‌بیند که شبیه زنش نیست و شهری که شبیه شهرش نیست. در جهان سنت، زن ایرانی نهایتا با زنان همسایه و زیبارویان چین و ماچین رقابت داشته، هنگامی که تصویر زن غربی در ذهن انسان ایرانی موضوعیت و شمایل پیدا کرده و در تفکر بصری‌اش جایگاه می‌یابد، این زن ایرانی است که به‌رغم تمامی توهین‌ها و تحقیرها تا وقتی به ایده قطعی خود نمی‌رسد دست از سنت برنمی‌دارد و عزتمندانه، آگاهانه و بااقتدار حافظ کیان جهان سنت است.

ببینید همزمان با تحرکات منتج به انقلاب مشروطه در سال ۱۲۸۹، «انجمن مخدرات وطن» با هدف ایستادگی در مقابل انگلیس و روسیه شکل می‌گیرد و از دختر آن‌الله شیخ هادی نجم‌آبادی تا همسر ملک‌المتکلمین، همسر آقا سیدکاظم رشتی، همسر میرزاکاظم خوشنویس، دختر سردار افخم، صدیقه دولت‌آبادی، علویه خانم رشدیه همسر میرزاحسن رشدیه و بسیاری زنان گمنام که چون همسران و پدران سرشناسی نداشته و شناخته شده نیستند در آن فعالیت دارند. همچنین نمی‌توان از آگاهی زنان ایرانی در آن مقطع برای تاسیس «انجمن همت خواتین» به راحتی گذشت. انجمنی که به‌هدف ترغیب به مصرف کالا و خصوصا پارچه ایرانی شکل می‌گیرد. آن هم در زمانی که صنعت پارچه ایرانی به دنبال ورود پارچه‌های انگلیسی رو به ورشکستگی است و ۱۳ تن از علمای اصفهان چون حاج آقا نورالله اصفهانی بیانیه و فتوا می‌دهند که بر کسی که کفش از پارچه ایرانی نباشد، نماز نمی‌خوانند. یا «شرکت خیریه خواتین ایران» که اولین نهاد مدنی زنانه ثبت شده‌ای است که به فعالیت‌های عالم‌النفعه مانند تاسیس یتیم‌خانه، مریض‌خانه و راه‌اندازی مدارس دخترانه اهتمام دارد. این مقطع، زمانی است که معنای سواد دچار دگرگونی می‌شود و سواد که پیش از این به معنای هنر و مهارت زندگی است به توانایی خواندن و نوشتن اطلاق می‌شود و همزمان با این تغییر و همپای تحولات سیاسی، زنان ایرانی را بسیار پیشتر، در صحنه، آگاه و پویا می‌بینید.

در جریان تحریم تنباکو و تبعید آیت‌الله آشتیانی، خانم خامنه مراد حاصلی در کتاب «تاریخ شفاهی مبارزات سیاسی زنان مسلمان» می‌نویسد: «دسته‌هایی از زنان تهران به سوی محله سنگلج رهسپار بودند و تا قبل از ساعت ۸ صبح تقریبا تمام زنان، محله سنگلج را که منزل آشتیانی در آن قرار داشت درمحاصره خویش گرفتند. زنان با شعار «ایا غریب الغربا می‌رود سوی مرا، یا غریب الغربا می‌برند سوی ما» آنچنان هیبت و اقتداری از خود به نمایش گذاردند که بازار تهران مجبور به اعلام تعطیلی شد.

وقتی کلیت حرکت اجتماعی، تاریخی و نظری زنان را فهم نمی‌کنیم گمان می‌کنیم الگوی سوم مدنظر مقام معظم‌رهبری به واسطه رویکرد الگوی سوم زنان مسلمان ایرانی حاصل شده. خیر، انقلاب اسلامی به واسطه رویکرد الگوی سوم زنان مسلمان ایرانی حاصل شده است. وقتی التفات تاریخی و نظری نداریم الگوی سوم ما نیز یک الگوی کلیشه‌ای و تهی از تبار قدرتمند تاریخی است. چراغیام مشروطه و قیام جنگل به نتیجه مدنظر نرسید، ولی انقلاب اسلامی امام خمینی در فرآیند تحقق به نتیجه رسید؟ دقیقا به دلیل فهم همین تبار تاریخی است. امام خمینی واقف به حضور و نقش آفرینی، در اسفند ۵۸ صراحتا به نقش زنان برقرار می‌کند و بیان جامعه اشاره کرده و می‌فرمایند نقش زن در جامعه بالاتر از نقش مرد است؛ برای اینکه بانوان علاوه‌بر اینکه خودشان یک قشر فعال در همه ابعاد هستند، قشرهای فعال، راه در دامن خودشان تربیت می‌کنند. و این نقش را هم‌ردیف نقش انبیا می‌دانند و حتی حضور مردان را به تبع حضور زنان می‌دانند. یعنی علت فاعلی انقلاب اسلامی همین حضور زنان و حضور زنانه است و اینکه برخی الگوی سوم زن مسلمان ایرانی را صرفا به واسطه انقلاب اسلامی تعریف می‌کنند ناشی از نفهمیدن مساله است. انقلاب اسلامی، نتیجه کنش و خواست زن مسلمان ایرانی است و دلیل مبقیه انقلاب نیز تداوم ایده و زن الگوی سوم است. این زن به دلیل تجربیاتی که در مشروطه، در نهضت جنگل، در قیام تنگستان و در ماجرای ۱۵ مرداد پیدا کرد به این خودآگاهی رسید که در مسیر حرکت تاریخی خود صرفا می‌تواند به فقها اعتماد کند و از این حیث به ایده سیاسی ولایت فقیه امام خمینی لبیک گفت و عزیزان و پاره جان خویش را یعنی بهترین فرزندانش را در مسیر اعتلا و تداوم آن قربانی کرد. به محض اینکه این زن احساس کند انقلاب اسلامی در ظرف جمهوری اسلامی نمی‌تواند به اهدافش دست یابد و دست از حمایت از آن بکشد این انقلاب فروخواهد ریخت، چنانکه در افتشاشات سال گذشته نیز اگر دقیق نگاه کنید توده زنان مذهبی و انقلابی ما نه همراهی حداکثری با ایده اجبار در حجاب داشتند و نه ایدا به جریان غیرگرا و اپوزیسیون نادان و بی‌رحم انقلاب اعتماد کردند. آنها در نقش مادری خود دقیقا در جایی ایستادند که هم برای آن دختر دچار دگرگونی در هویتمندی دینی خود نگران بودند و هم در نقش تاریخی خود از انقلاب اسلامی ایران به مثابه خانه وطن، مراقبت و حفاظت کردند و دقیقا فرمان عذر رهبری در چنین نقطه‌ای متولد می‌شود؛ در جایگاه مادرانه.

چراتاکنون زن ایرانی را در تاریخش این‌گونه قدرتمند ندیده‌ام؟ بیشتر روایت‌ها از انفعال و تیمی بودن نقش زنان و بسیج شدن آنها از سوی سایر نیروهای اجتماعی در جامعه حکایت دارد و نه از آگاهی خود آنان.

باید بدد چراتاکنون روایتی قدرتمند از زن ایرانی نداشته‌ایم. چرا از آن محشوق و قدرتمند و حکیم رسید به زنی که در شرهر آم خانم، زن زیادی جلال، علویه خانم صادق هدایت و طوبی و معنای شب شهرنوش پارسی‌پور و... ترسیم می‌شود. فهم زن ایرانی در یک بستر تاریخی و معنایی درست امکان پذیر است و این بستر کاملا تنیده در حرکت تاریخی انسان ایرانی است. چراچنین نقشی برای زن ایرانی قائلم؟ زیرا برخلاف بقیه و اتیوپیسی که در اتیوا و حاشیه نشسته نمی‌بینم. او خانه دار است ولی خانه‌نشین نیست و اتفاقا فرصت خانه‌داری به او امکان بیشتری برای تفکر و نسبت‌یابی با معنا می‌دهد. او از قبول‌وقال و تنشی که زیست سنتی انسان ایرانی با تلاش برای زیست مدرن دارد، باخبر است و در عین حال در کانون این قبول‌وقال نیست. پس، این خلود و خلوت برخلاف مرد ایرانی به او فرصت بیشتری برای فکر کردن به ایده داشتن خانه می‌دهد. زن ایرانی یک دغدغه محوری دارد و آن اینکه چه در خزیدن نرم زیست مدرن به خانه سنتی‌اش در زمانه قاجار و چه در پروژه تحمیلی زیست مدرن به خانه‌اش در زمانه پهلوی، این خانه را که تمثیلی است از وطن، نگاه دارد. چراکه از زندگی او خانه‌دار است. اگرچه تصور اجتماعی مردانه با بی‌رحمی تمام خانه‌داری او را به عنوان بی‌اشتغالی و بی‌تحرکی اجتماعی فهم کند. از اینجا به بعد، زن ایرانی همه دغدغه‌اش می‌شود حفظ همین خانه و مراقبت از تمامی ساحتش، حتی وقتی یک فضای ۵۰ متری در دل شلوغی پایتخت است.

زن ایرانی در مرکز ثقل جهانش یعنی خانه نشسته و تحولات شکل گرفته در جهان انسان ایرانی را رصد می‌کند. او می‌بیند که از قاجار به این طرف مساله زنان ایرانی می‌شود؛ چرا غرب توسعه و پیشرفت کرد و انسان ایرانی عقب ماند. حتی تلقی شخصی چون امیرکبیر و عباس میرزا تلقی عدم توسعه با فنگی است. زنان ایرانی می‌کنند اگر بودن و جوانان شان را بفرستند علوم و صنایع جدید را بیابند و بیاورند، مشکل حل می‌شود. ولی مشکل حل نشد. بعدها که متوجه شدند با یافتن و آوردن این جهان علمی، مشکلی حل نمی‌شود خواستند با مشروطه و تغییر نظام سیاسی و اجتماعی آن را حل کنند و باز هم حل نشد و در همین موقعیت تلاش برای مقابله با عدم توسعه با فنگی است که اولین حمله‌ها به صورت آشکاری علیه پوشش زن ایرانی صورت می‌گیرد و حجاب به نحوی در مقابل علم و پیشرفت تعریف می‌شود. این جریان البته مختص به ایران نیست. مثلا نظریه زین‌الدین در لبنان همان زمان علیه حجاب کتاب می‌نویسد و در جریان روشنفکری، حجاب و زیست زنانه سنتی به دلیل تفکیک و انزوایی که برای خود قائل است به مثابه جهل و تحجر بازنم